

## جنت آباد پر از شهید شد

عقربه‌های ساعت به کندی پیش می‌رود. بیمارستان‌های شهر آکنده از کشته و مجروح شده است. هر کس به دنبال گم شده‌ای می‌گردد.



عقربه‌های ساعت به کندی پیش می‌رود. بیمارستان‌های شهر آکنده از کشته و مجروح شده است. هر کس به دنبال گم شده‌ای می‌گردد. جنت‌آباد (قبرستان شهر) پر از شهید است. عده‌ای مشغول کندن قبر هستند تعداد کشته‌ها بسیار زیاد است.

به گزارش گروه &#171;حماسه و مقاومت» خبرگزاری فارس، آزاد سازی خرمشهر در عملیات بیت المقدس یکی از نقاط شیرین در ایام هشت سال دفاع مقدس است که هیچ گاه از ذهن مردم ایران پاک نخواهد شد. چه قصه زیبایی دارد این خونین شهر، چه آدم‌هایی عجیب دارد. اصلاً اگر نام خرمشهر برده شود و یاد &#171;مقاومت» نیفتی باید به ذهنت شک برد. آنچه که پیش روی شماست پیرامون نحوه آغاز جنگ، حمله به خرمشهر و مقاومت در برابر ارتش تا بن دندان مسلح رژیم بعث است:

### \* لغو قرارداد الجزایر به وسیله‌ی عراق و حمله به خرمشهر

در حالی که هنوز خرمشهر در تب و تاب بمب‌گذاری‌های تروریستی عوامل حزب بعث و حزب خلق عرب، می‌سوخت و مسوولین نظام مشغول پی‌گیری پرونده‌های آن‌ها بودند، عراق در مرز بصره؛ که متصل به مرز خرمشهر بود، به تحرکات ملموس نظامی دست زد. ارتش عراق در این منطقه به تقویت نیروهای نظامی، احداث جاده، تأسیس دژهای نظامی و ... مشغول بودند و هر از چند گاهی هم بین نیروهای دو طرف آتش رد و بدل می‌شد، اما آن چه بر وخامت اوضاع افزود، اظهارات صدام حسین در هفدهم سپتامبر 1980 (بیست و ششم شهریور 1359) در شورای فرماندهی انقلاب عراق راجع به قرارداد 1975 الجزایر بود.

صدام در سخن رانی خود گفت: "طبق این قرارداد دولت ایران به خواسته‌های خود در شط العرب (اروند رود) دست یافته، ولی مناطق که در مرز زمینی به عراق تعلق می‌گرفته، به عراق تحویل نداده است. بدین جهت من در این جا قرارداد ششم مارس 1975 الجزایر را از طرف عراق ملغی شده اعلام می‌کنم."

بر پایه‌ای این تصمیم تمام کشتی‌هایی که، از این به بعد از اروند رود عبور کنند باید پرچم عراق را بر دکل‌های خود نصب کنند و تمام عوارض کشتی‌رانی و حقوق آن‌ها متعلق به عراق است. بدین ترتیب عراق با نقض قوانین بین‌المللی، روستاهای خرمشهر که مشرف به مرز بصره بود را زیر آتش آرپی‌جی و گلوله قرار دارد. روستاییان نیز که بیشتر آن‌ها از افراد مستضعف بودند، چاره‌ای جز مهاجرت به شهر نداشتند. مسئله‌ی اسکان این افراد و بیکاری آن‌ها؛ خود بر وخامت اوضاع حاکم بر شهر می‌افزود. با این اعمال روابط ایران و عراق به تیرگی گرایید.

در بیست و نهم شهریور پایگاه دریایی خرمشهر دستور داد کلیه‌ی کشتی‌های تجاری از اروندرود خارج شوند، اما به دلیل نبودن امکان خروج سریع کشتی‌ها بیش از شصت کشتی در اروندرود باقی ماندند که بر اثر درگیری‌های متقابل نابود شدند.

جنگی که مدت‌ها قبل، عراق از طریق عناصر مسلح و بمب‌گذاری و ... بر مردم ایران تحمیل می‌کرد، بطور رسمی از ساعت &#171;171؛ سیزده و سی‌دقیقه» روز سی و یکم شهریور ماه 1359، یک روز قبل از بازگشایی مدارس، با حمله‌ی هوایی به فرودگاه‌های بزرگ ایران آغاز شد.

در اولین ساعات حمله، خرمشهر سه بار به وسیله‌ی 5 میگ جنگی بمباران شد. در این حملات بیش‌ترین خسارات به تأسیسات دریایی، ترمینال و گمرک خرمشهر وارد شد. توان نظامی جمهوری اسلامی در منطقه‌ی شلمچه - خرمشهر نسبت به نیروهای نظامی عراق یک به چهار بود.

عراقی‌ها برآورد کرده بودند که ظرف یک روز به کنار خرمشهر خواهند رسید و در مدت دو یا سه روز خرمشهر را اشغال خواهند کرد و پس از عبور از پل خرمشهر - آبادان، آبادان را ظرف چند روز تصرف خواهند کرد و در کمتر از یک هفته تمام کرانه‌ی شمالی اروند رود را به چنگ خواهند آورد. در اولین روز تجاوز عراق به ایران، علی‌رغم مقاومت پاسگاه‌های مرزی، نیروهای نظامی عراق توانستند پاسگاه مرزی شلمچه در غرب خرمشهر را تصرف کنند. حجم آتش خمپاره و توپ بر روی خرمشهر به حدی بود که در همان ساعات اولیه، شصت نفر شهید و بیش از صد و ده نفر به شدت مجروح شدند و کوی طالقانی که مردمی مستضعف و تهی‌دست در آن ساکن بودند، به شدت ویران شد.

روز سی و یکم شهریور هزار و سیصد و پنجاه و نه، کودکان دست در دست مادران‌شان برای خرید اول مهر به بازار آمده بودند. زنی به همراه پسرش با مرد دکان‌دار بر سر قیمت کیف مدرسه چانه می‌زند. کودک، چادر مادر خود را می‌کشد. هوا گرم و دمدار است. عده‌ای از روستاییان آواره که خانه‌هایشان بر اثر حملات مرزی عراق ویران شده و به شهر مهاجرت کرده‌اند، در پناه سایه‌ی دیوار ساختمان نیمه‌کاره حیارن و میهوت نشسته‌اند.

در آن سوی، کودک ده‌ساله‌ی مرد روستایی صورتش را به شیشه‌ی خنک مغازه اسباب‌بازی فروشی چسبانده و چشم از خرسک پارچه‌ای برنمی‌دارد. گاهی وقتی به داخل مغازه سرک می‌کشید، مرد مغازه‌دار با آن لباس بلند عربی‌اش اخم می‌کرد. پیرمردی به همراه دختر چهار ساله‌اش از مغازه بیرون می‌آیند.

زنان همسایه دور تادور هم نشسته و پیچ پیچ می‌کنند. "پول‌دارها دارند شهر را خالی می‌کنند..." صدای زنگار گرفته‌ی کرکره‌ی مغازه‌ی فرش فروشی آخرین نجواها را خاموش می‌کند. نگاه کودک، وانت پر از وسایل را در انتهای خیابان گم می‌کند. مرد روستایی کلاه چرکش را با اعتراض روی صورتش گرفته و دراز به دراز چرت می‌زند. کودک روستایی معنی نگاه‌های ملتعب عابرین را نمی‌فهمد. "عده‌ای از خواهران و برادران بسیجی به استادیوم ورزشی احضار شده‌اند تا برای حمله‌ی قریب‌الوقوع نیروهای نظامی عراق آماده باشند."

روزه و صدای سوت فرود آمدن خمپاره در وسط بازار همه را به خود می‌آورد. پسرک روستایی خودش را لای چادر مادرش پنهان می‌کند. خمپاره‌ی دوم مغازه‌ی اسباب‌بازی فروش را به همراه مرد مغازه‌دار زیر پوشال‌های آتش گرفته، پنهان می‌کند. "نود قبضه خمپاره انداز و توپ ارتش عراق بر روی خرمشهر اجرای آتش می‌کنند."

گلوله‌ی توپی فرود می‌آید. مرد روستایی دو نیم شد، در حالی که دو قسمت بدنش به پوستی بند بود.

تکه پاره‌ی بدن پسرک در سیاهی چادر مادرگم شد. "روبه‌روی سازمان آتش‌نشانی ترکش توپ، سر موتورسواری را جدا کرد که بدنش در حال سوختن است. ماشین آتش‌نشانی جسد سوخته شده را خاموش می‌کند..." پیرمردی گریان به مشت‌ی مو و تکه‌های زغال اشاره می‌کند و می‌گوید: "از دختر چهار ساله‌ام فقط همین‌ها مانده است، فلکه‌ی اردیبهشت (شهدا)؛ مردم برگرد جسد دو تن از بچه‌های محله تجمع کرده و شیون و فریاد می‌کنند... زن بارداری بر اثر ترکش خمپاره در حال جان دادن است. بچه از شکمش بیرون افتاده، ولی هنوز به ناف مادر وصل است. در و دیواری که تا چند دقیقه‌ی قبل شاهد تجمع زنان محله بود، به گوشت و خون آن‌ها آمیخته شده است."

... در خیابان مقبل میان اعضای خانواده‌ای که در حیاط غذا می‌خوردند، خمپاره‌ی فرود می‌آید. مادر در حالی که پارچ آبی در دست دارد سراسیمه از آشپزخانه بیرون می‌دود. به جای شوهر و فرزندانش؛ تکه پاره‌ای از گوشت و استخوان را در حیاط و سر سفره می‌بیند و دچار جنون می‌شود... عقربه‌های ساعت به کندي پیش می‌رود. بیمارستان‌های شهر آکنده از کشته و مجروح شده است. هر کس به دنبال گم شده‌ای می‌گردد. جنت‌آباد (قبرستان شهر) پر از شهید است. عده‌ای مشغول کندن قبر هستند تعداد کشته‌ها بسیار زیاد است. از سازمان آب، لودر و بیل مکانیکی می‌آورند. بسیاری از شهدا قابل شناسایی نیستند. یک کیسه‌ی نایلونی از گوشت و استخوان بازمانده‌ی یک خانواده‌ی چند نفری است. خواهران بسیجی برای اقدامات لازم در شهر احضار شده‌اند.

\* مردم شهر را ترک می‌کنند

روز اول مهر هیچ کودکی به مدرسه نرفت. آقایان نوری و صداقت، از روحانیون خرمشهر برای خواندن نماز بر اسجد شهدا به قبرستان آمده‌اند. تعداد کشته‌ها زیاد است. برای هر هشت تا ده جسد یک نماز اقامه می‌شود. یک گودال بزرگ کنده‌اند و اجساد تکه تکه شده را داخل گونی ریخته و داخل گدال می‌گذارند. همه‌ی کارهای مربوط به دفن بر عهده‌ی خواهران بسیجی و پیرمردها است... با صدای هواپیماهای عراق، قبرکن‌ها و افراد سالم به داخل قبرهای کنده شده پناه می‌برند. گاه همان قبرخانه‌ی ابدی آن‌ها می‌گردد و گاه بر اثر اصابت گلوله؛ جنازه‌های دفن شده از قبر به بیرون پرتاب می‌شود و صحنه‌ی دل‌خراشی به وجود می‌آورد.

آتش گلوله و خمپاره لحظه‌ای شیون و فریاد را قطع نمی‌کند. به دنبال این حملات ثروت‌مندان شهر - آنان که هنوز در شهر مانده‌اند - شهر را تخلیه می‌کنند و محرومین هم با پای پیاده راهی جاده‌ها می‌شوند. سیل زنان و بچه‌ها در مسیر جاده‌ی خرمشهر- اهواز به راه می‌افتند. هر ماشینی را که می‌بینند با التماس می‌خواهند که آن‌ها را سوار کند. گاه یک تریلی تا جایی که جا دارد، سوار می‌کند. آنان که یارای رفتن با پای پیاده را ندارند به وسیله‌ی سه دستگاه کمپرسی شهرداری؛ از شهر تخلیه می‌شوند. آن هم فقط زنان و بچه‌ها به شرطی که با خود وسایل نیاورند، اما فاجعه به همین جا ختم نمی‌شود. هر از چند گاهی هواپیماهای عراقی با راکت و تیربار سیل مردم بی‌دفاع و سرگردان را در مسیر جاده‌ها به رگبار می‌بندند. گروهی از مردم هم به بی‌راهه رفته و در بیابان‌ها بر اثر تشنگی و

گرسنگي هلاك مي شوند.

\* از مقاومت؛ تا شهادت

آنان که در شهر ماندند، مرد مقاومت، تا شهادت بودند. مسجد جامع خرمشهر مرکز اصلي پشتيباني و سازمان دهی نیروهاي مردم بود. همهي مسائل در مسجد جامع حل و فصل مي شد. عقبه ي نیروها و محل تداركات، سازمان دهی نیروهاي باقي مانده در شهر، استراحت و مداواي مجروحين، همه در مسجد جامع انجام مي شد. مسجد جامع نقش ستاد و فرماندهي عمليات را داشت. در اين اوضاع بحران زده، #171 محمد جهان آرا» فرمانده سپاه خرمشهر بچه ها را در سالن غذاخوري سپاه جمع کرد و گفت:

"بچه ها! تمام کارهايي که تا به حال انجام داده ايم و تعليماتي که دیده ايم و هر برنامه اي که داشتيم براي چنين روزي بوده ... امروز روزي است که بايد وارد صحنه شويم و خود را نشان بدهيم ... بايد آماده ي نبرد باشيم."

بعد از هجوم سپاه سوم عراق به مناطق مرزي ايران، مأموريت تصرف خرمشهر به گردان هاي هشتم و نهم از تيب سي و سه ي نیروهاي مخصوص واگذار شده بود.

اين نیروها بر مبناي توجيهات فرماندهي سپاه سوم، مدافعان شهر را اندک و فاقد روحیه پنداشته و تصور کردند مأموريت پاك سازي را حداکثر در چند ساعت و با موفقيت به پايان خواهند رساند، اما به دنبال مقاومت سرسختانه ي نیروهاي مرزي، فرماندهي نیروي نظامي عراق؛ گردان تانک الحسن را به منطقه ي خرمشهر اعزام کرد. مضاف بر اين، تعدادي از پاسگاه ها به دليل ضعف فرماندهي به تصرف نیروي نظامي عراق درآمدند. با تسليم شدن سرهنگ کاشاني گردان صد و شصت و پنج دژ، متلاشي شد و همين امر باعث سقوط پایگاه هاي شمال شلمچه گرديد. قبل از طلوع آفتاب تمام دژهاي يك، دو، سه، چهار و پنج پاسگاه شلمچه سقوط کرد، اما مقاومت و جان فشاني تعدادي از نیروها باعث شد دژ مرکزي از سقوط رهايي يابد. يکي از افسران جواني که فقط يك قبضه تفنگ 106 در اختيار داشت، مي گفت: "اگر من دو تا تانک داشتم، شلمچه ي عراق را هم مي گرفتم."

همين روحیه باعث گرديد در نبردي نابرابر، نیروهاي خودي، پاسگاه شلمچه را- که به تصرف بعثي ها درآمده بود - باز پس گيرند، حتي پاسگاه شلمچه ي عراق را هم تصرف کرده و پرچم جمهوري اسلامي را بر فراز آن به اهتزاز درآوردند، اما با رسيدن لشکر زره ي عراق و نبودن پشتيباني، نیروهاي خودي به ناچار عقب نشيني کردند.

در همين حال شهرياني خرمشهر هشدار مي دهد که نیروهاي دشمن در پنج كيلومتری شهر در حال پيشروي هستند و درخواست پشتيباني هوايي مي کند، اما در پايخت، اوضاع سياسي به گونه اي پيچيده و در هم رفته، که کسي به خرمشهر فکر نمي کند. بني صدر در مقام رياست جمهور و فرمانده کل قوا با پوزخندي مي گفت:

"مگر فانتوم نقل و نبات است که براي تان بفرستم."

پاسگاه هاي مرزي بدون اين که، از سلاح و مهمات تخليه شوند به دليل عقب نشيني نیروهاي مرزي به تصرف عراق در مي آيند. در همين حال باز هم نیروهاي مقاومت مردمی، خود نسبت تخليه ي وسايل و مهمات پاسگاه ها اقدام مي کنند. اما هر چه مقاومت بيش تر مي شود، فرماندهان ارتش بعث بر حجم نیروهاي مهاجم خود اضافه مي کنند. بار ديگر در سومين روز جنگ، مرکز فرماندهي سپاه پاسداران در تلگرافي به مرکز فرماندهي ستاد مشترک ارتش سقوط خرمشهر را هشدار مي دهد:

"اگر دژ مرکزي سقوط کند، اهواز، آبادان و خرمشهر سقوط خواهند کرد. تنها راه چاره پرواز هواپيماهاي فانتوم است."

با اين حال، هرگز نیروهاي پشتيباني و مهمات به خرمشهر نرسيدند. همين امر فرمانده سپاه خرمشهر را بر آن داشت تا با نیروهاي تحت امر خود اتمام حجت کند:

"اين جا مسئله ي ماندن و شهادت است. خارج از شهادت چيز ديگري اين جا نيست. هر کس مي خواهد برود، برود. من به عنوان مسوول سپاه مي گويم اگر مي خواهيد برويد، مي توانيد؛ هيچ اجباري در کار نيست. تنها کسي مي تواند بجنگد و مقاومت کند که تکليف خود را با خدا حل کرده باشد. اگر مي خواهيد بمانيد، فقط بايد با همان انگيزه هاي که ياران حسين (ع) در کربلا ماندند، بمانيد ..."

به دستور جهان آرا، همهي سلاح هاي اسلحه خانه ي سپاه که شامل 3، ام يك و برنو بود به مساجد انتقال يافت. از طريق بلندگو به مردم اعلام شد که براي دريافت اسلحه به مساجد و حسينييه ها مراجعه کنند. مسؤليت توزيع اسلحه به خواهران و گذار شد و آن ها در قبال گرفتن شناسنامه، سلاح در اختيار مردم مي گذاشتند.

\*خرمشهر زیرشني تانک ها

عراق برای درهم شکستن مقاومت قوای مدافع شهر ناچار به وارد کردن سیل عظیم تانک‌ها شد. دفاع نابرابر انسان در مقابل آهن آغاز شد. در اندک زمانی مهمات مدافعین به پایان رسید و آن‌ها مدام تقاضای مهمات کردند. محمد نورانی از جمله بچه‌های مدافع شهر پشت بی‌سیم فریاد زد:

"به جهنم، ما می‌مانیم و کشته می‌شویم، مهم نیست، خرمشهر دارد سقوط می‌کند. شهر دارد از بین می‌رود اگر عراقی‌ها بیایند به مردم رحم نمی‌کنند، همه را قتل عام می‌کنند. به دادمان برسید."

بی‌سیم‌چی با گریه نیروها را دلداري داد. جهان‌آرا به اتاقش رفت و به حال بچه‌ها و شهر اشک ریخت. نورانی با تلاش بسیار موفق شد که دوباره با جهان‌آرا، فرمانده سپاه خرمشهر، تماس بگیرد.

نورانی: "بابا يك كار بكنيد، خرمشهر دارد سقوط می‌کند، يك فكري بكنيد."

جهان‌آرا: "با آبادان تماس گرفته‌ام؛ قرار است دو تا اف 4 بلند شود و آن منطقه را بزنند، شما سریع برگردید تا شما را نزنند."

به ناچار عقب‌نشینی آغاز شد. عراقی‌ها از فرصت استفاده کرده، آنان را به رگبار بستند و یکی از نیروها تیر خورد. در گرمای طاقت‌فرسای بندر، با زحمت زخمی را به دوش گرفته و به پلیس راه برگرداندند. هنوز هیچ هواپیمایی بلند نشده است. مردم اطراف پلیس‌راه جمع شدند. یکی چوب در دست دارد، یکی تبر آورده، یکی کوکتل مولوتوف دارد. بچه‌ها که نزدیک شدند، عده‌ای بی‌خبر از همه جا جلو رفتند و گفتند:

"خائن‌ها، نامردها، چرا برمی‌گردید، نورانی بغضش می‌ترکد و مردم متأثر می‌شوند..."

نورانی: شهر دارد سقوط می‌کند، عراقی‌ها دارند می‌آیند چرا ایستاده‌اید، يك كاري بكنيد؟"

مردم: "بگوئید ما چه کار کنیم؟"

آن‌ها راست می‌گفتند، با دست خالی چه کار می‌توانستند بکنند؟

مردم: حالا که هواپیماها بلند نشدن، بذار از روی جنازه‌های ما رد بشن. نمی‌ذاریم به همین سادگی شهر رو بگیرن."

بیش‌تر نیروهای داوطلب برای دفاع از شهر، حتی برای يك بار از آرپی‌جی استفاده نکرده بودند و هیچ کدام آموزش نظامی درستی ندیده بودند. از طرف دیگر نیروهای آموزش دیده هم بر اثر خستگی و جنگ مداوم نیروی‌شان تحلیل رفته بود. تانک‌های ارتش بعث لحظه به لحظه در شهر پیش می‌آمدند. به نظر می‌رسید مقاومت‌ها در هم شکسته شده است. فرمانده نیروهای متجاوز با غرور گزارش داد:

"دستورتان اجرا شد ما اکنون وارد محمره (خرمشهر) شدیم."

نیروهای مدافع اگرچه خسته و تعدادشان اندک است، ولی با روحیه خود به خود مانع پیش‌روی آن‌ها شدند. فرمانده عراقی مستقر در خرمشهر می‌گوید:

"در ساعت شانزده و پانزده دقیقه با چشمان خودم مشاهده کردم نیروهایی که به وسیله تانک و خودرو در محور اصلی شهر پیش‌روی کرده بودند، با وضعی تأسف بار و حزن‌انگیز، با روحیه بسیار متزلزل - که به هیچ وجه قابل کنترل نبود - شکست خورد و در حال عقب‌نشینی بود. تلفات و ضایعات سنگین بود، به طوری که گردان #171;تانک الحسین» بیش از بیست و سه تانک خود را از دست داده بود. هفده دستگاه خودرو از نوع اسکات ساخت چک‌اسلواکی متعلق به گردان مکانیزه نیز منهدم شد. ده‌ها نفر کشته و اسیر شده و باقی شکست خورده بودند."

\* پیشنهاد آتش‌بس از طرف عراق، تاکتیکی شکست خورده

بدین ترتیب شهری که قرار بود در عرض چند ساعت تصرف شود، با گذشت شش روز و با به کارگیری بخش اعظم ارتش عراق، مانند خاری در گلوئی متجاوزات گیر کرده. واقعیت این بود که خیل نیروهای عراقی، نه تنها موفقیت کاملی کسب نکرده بودند، بلکه در مقابل

عده قلیلی از مدافعیین و بعضاً نیروهای آموزش ندیده با ساده‌ترین سلاح‌ها متوقف شدند. صدام برای حفظ آبرو و تجدید قوا پیشنهاد صلح و آتش‌بس می‌دهد:

"عراق در جنگ یک هفته‌ای خود با ایران به تمام اهداف نظامی‌اش دست یافته و اینک شرایط خود را برای آتش‌بس و انجام مذاکرات مستقیم ارائه می‌دهد. ایران باید حق مالکیت عراق بر شط‌العرب (اروند رود) و سه جزیره کوچک در تنگه هرمز را به رسمیت بشناسد و به مردم ایران حقوق کامل دموکراتیک عطا کند."

این سخنان در حالی مطرح می‌شد که ارتش بعث صدها کیلومتر مربع در خاک جمهوری اسلامی پیش‌روی کرده و ده‌ها هزار نفر از مردم بی‌گناه را به شهادت رسانده بود. در این وضعیت امام خمینی قاطعانه جواب منفي به پیشنهاد صلح داد. پیشنهادی که ذره‌ای با عقل و منطق سازگار نبود:

"... صدام حسین دستش را دراز کرده برای آن که با ما مصالحه کند، ما با او مصالحه نداریم. یک آدمی است که کافر است، یک آدمی است که فاسد است، مفسد است، مفسد را ما نمی‌توانیم با او مصالحه کنیم. ما تا آخر با آن‌ها جنگ خواهیم کرد و انشاءالله پیروز خواهیم شد..."

بدین ترتیب قطعنامه 479 شورای امنیت که در ششم مهرماه 1359 صادر شده بود، بدون این که اشاره‌ای به متجاوز شناخته شدن عراق در جنگ و برگشت به مرزهای بین‌المللی، داشته باشد، مورد قبول واقع نشد.

#### \*تجدید قوای نظامیان عراق و حمله مجدد به خرمشهر

با شکست اقدامات سیاسی، نظامیان عراق ضمن تجدید قوا و ساماندهی حملات خود را، با شدت بیشتری بر خرمشهر آغاز کردند. چنان‌که در اولین روز بعد از پیشنهاد آتش‌بس و رد آن، یعنی روز هشتم مهرماه تا یک کیلومتری خرمشهر رسیدند، اما باز هم مقاومت شدید نیروهای مردمی مانع ورود آن‌ها به شهر گردید، تا روز دهم مهرماه، به سبب درگیری‌های شدید و نبودن پشتیبانی لازم، سیصد هزار تن کالا در انبارهای گمرک خرمشهر، یا در آتش سوخته و از بین رفتند، یا به وسیله نیروهای متجاوز عراق غارت شدند. با شکست عراق در سایر مناطق جنگی از جمله سوسنگرد و اهواز به دلیل مقاومت مردم، عراق تمام تلاش خود را متوجه خرمشهر نمود. خرمشهری که به قول رئیس‌جمهور عراق "مروارید شط‌العرب" نامیده می‌شد. هرچه بر آتش دشمن افزوده می‌شد، از توان مقاومت نیروهای مدافع شهر نیز کاسته می‌شد.

"بی‌سیم‌چی: محمد، نیروها همه خوابند، بچه‌ها دیگر نمی‌توانند بیدار بمانند.

نورانی: باید بیدار بمانند.

بی‌سیم‌چی: می‌روم بیدارشان کنم، تا می‌روم سراغ نفر بعدی، می‌بینم قلبی خوابش برده، بچه‌ها توان بیدار ماندن ندارند. بعضی‌ها با دست چشمان خود را نگه داشته‌اند؛ تا چشم‌هایشان بسته نشود."

وعده‌های متوالی مبنی بر ارسال یگان‌های نظامی پیاده، زرهی و توپخانه برای خرمشهر، طاقت‌فرسا شده است. روزها در انتظار کمک و پشتیبانی و شب‌ها به دعا و گریه و درخواست کمک، از خدا سپری می‌شود.

#### \*خرمشهر در چنگال ارتش عراق

از روز دهم به بعد، نیروی نظامی عراق با کندی وارد خرمشهر شد. نبرد تنها مبارزان شهر، با ساده‌ترین سلاح‌ها، کوکتل مولوتوف و معدود آرمی‌جی‌های موجود که بعضی از این مهمات، از خود ارتش عراق به غنیمت گرفته شده بود، ادامه می‌یابد.

"اولین روزی که عراقی‌ها مسجد جامع را هدف قرار دادند، عید قربان بود."

- امروز چند شبه‌س؟

- جداً نمی‌دونی امروز چه روزیه؟ امروز عید قربانه.

- خدایا ببین ما به کجا رسیده‌ایم، ببین چه قدر بچه‌های مردم کشته شدن کسی به داد ما نمی‌رسد، لااقل تو به فکری به حال ما بکن.

ما که از شهر بیرون نمی‌رویم."

آنچه از همه دردناک‌تر بود، حمایت نشدن نیروهای بی‌بود، که از صبح تا شب و از شب تا صبح بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی و فقط به خاطر دفاع از اعتقادات و نظام اسلامی؛ با ابتدایی‌ترین سلاح‌ها با دشمن می‌جنگند؛ دشمنی که از مدرن‌ترین سلاح‌های روسی و آمریکایی استفاده می‌کرد. روزی نبود که خبر شهادت یکی از عزیزان اعلام نشود.

ادامه دارد...

یادمان &#171;آزاد سازی خرمشهر» در خبرگزاری فارس